یاداشت ها

۱ـ فقدان ساختارهای تشکیلاتی؛ جنبش طبقه کارگر را به چنان وضع میانه حالی محکوم می کند که پیروزیش بمنزله یك عقب گرد تاریخی از پیشرفت های حاصله توسط نظام کاپیتالیستی تولید بنظر خواهد آمد. در حقیقت، اگر جامعه نوین پس از یك انقلاب موفقیت آمیز کلیه متخصصین و تکنیسین هائی را که مستقیماً در حیطه تولید مادی درگیر نیستند کنار بگذارد، به سطحی از کمونیزم ابتدائی عقب گرد خواهد کرد که بنوبه خود، با طی فراشد جدیدی از افتراق اجتماعی، بسرعت از هم خواهد پاشید. این طریقه بجای از میان برداشتن خطر بورکاتیزه شدن، آن را، در شرایط بسیار خطرناکتری، احیاء خواهد کرد.

حتی اگر شده تنها بخاطر کارآئی صرف، ایجاد یك دستگاه ضروری است؛ سازمان دادن مثلاً ۵۰۰۰۰ نفر بدون حداقلی از شالوده سازمانی غیرممکن است.

۲ـ این گروه بسال ۱۹۴۹ از بخش فرانسه بین الملل چهارم جدا شد و تا اواسط دهه ۱۹۶۰ مجله "سوسیالیزم یا بربریت" را منتشر می کرد. این گروه پیش کسوت ایدئولوژیك گروه "همبستگی"Solidarity در بریتانیا بود.

۳ـ اندازه کمی احزاب سوسیال دمکرات، به جای اینکه مانعی در راه بورکراتیزه شدن آن ها باشد برعکس در حقیقت یك دلیل اساسی آنست. جلوگیری از بورکراتیزه شدن سازمانی که فقط کسانی را به عضویت می پذیرد که به نقد از یك حداقل آگاهی سیاسی، تجربه و فعالیت ابتدائی برخوردار باشند بسیار سهل تر است زیرا که این مطلب بروز پدیده ی "پیروجوئی" را در سطح قابل توجهی غیرممکن می سازد.

٤ـ در حوالی سال‌های ۹۲ـ ۱۸۹۱، چندین گروه ماوراء چپ، با جهت گیری کمابیش آنارشیستی، در درون جنبش سوسیال دمکراتیك آلمان انکشاف یافت. این "چپ برلین" در جنبش طبقه کارگر چندان شناخته نیست. هیچ گونه قضات "سیاه و

www.hks-iran.com

سفید" در باره شان ممکن نیست: لنین خود پس از سال ۱۹۱٤ مجبور شد ارزیابی نامساعد قبلی خود را تغییر دهد و به این نتیجه رسید که این گروه های اپوزیسیون را باید نخستین واکنش نیمه آگاه علیه رفرمیزم و فساد رشد یابنده ی جنبش سوسیال دمکراتیك در نظر گرفت.

۵- در مقدمه چاپ دوم چه باید کرد؟، لنین مشخصاً بر این نکته تأکید گذاشت: پیشگام به محض آنکه خود را از پرولتاریا جدا کند به دام ماجراجوئی و اختیارگرائی کامل می افتد. گروه کوچکی از بورکرات ها بدور میز می نشینند و تصمیم می گیرند که چگونه، در لحظه ی تاریخی معینی پرولتاریا می باید عمل کند. چنین رویه ای، معیار اصلی عینی عمل انقلابی سوسیالیستی، یعنی آگاهی طبقاتی پرولتاریا و اینکه در حقیقت حاضر به انجام چکاریست را از میان می برد.

٦- "دوران سوم"- رهبری استالینیستی کمینترن، پس از شکست سیاست های راست روانه ی دوره ی قبلی، بسال ۱۹۲۸ اعلام داشت که دوران نهائی عمر سرمایه داری در سطح جهانی فرارسیده و اکنون در همه جا مسأله ی متلاشی شدن کاپیتالیزم و ساختن شوراها در دستور روز است. وجه مشخصه عملکرد احزاب کمونیست در این دوره اتخاذ تاکتیك های ماوراء چپی و سکتاریستی بود، نظیر امتناع از شرکت در اتحادیه های کارگری توده ای (تحت هژمونی سوسیال دمکراسی) در کشورهای کاپیتالیستی غرب و شرکت نکردن در فعالیت مشترك با سایر سازمان های توده ای طبقه کارگر. این "دوران سوم" با گردش به راست کمینترن بسال ۱۹۳٤ به جهت سیاست "جبهه خلقی" پایان یافت. *مترجم*

۷- این عوامل عینی را می توان چنین خلاصه کرد: سطح ناکافی انکشاف نیروهای مولد؛ عقب ماندگی فرهنگی و عددی پرولتاریا؛ انزوای انقلاب پیروزمند در اثر فروکش انقلاب جهانی، اوضاع عمومی کمیابی غالب بر کشور، وغیره.

www.hks-iran.com

۸- دویچر هرگز کاملاً این نکته را درك نکرد: در نظر او کسانی که اپوزیسیون چپ را تشکیل می دادند قهرمانی بودند محکوم به شکست، و تقدیرشان چنین بود که تدارك آینده ای بسیار دور را ببینند.

۹- اخیراً گروه های گوناگونی سعی در تجدید اعتبار این گرایش داشته اند:

۱- گروه‌های "ماوراء چپی" (نظیر "سوسیالیزم یا بربریت")، که شیفته ی کتاب "مقدسی" هستند که کولنتای بسال ۱۹۲۱ منتشر کرد.

۲- ایدئولوگ‌های یوگسلاوی، که از مبارزه ی آن علیه سانترالیزم دمکراتیك لنین دفاع می کنند- که با در نظر گرفتن تمرکز افراطی ساختار قدرت سیاسی در این کشور موضع نسبتاً تعجب آوری است.

۳- برخی‌از اعضای گرایش "پابلوئیستی"، که این تعجبی ندارد، از آن جا که بنا به اعتقاد اینان خود-مدیریت شفای عمومی است برای تمام مسائل جامعه ی در حال گذار از کاپیتالیزم به سوسیالیزم، بخصوص برای مسأله بورکراسی.

۱۰- نمونه یوگسلاوی نشان می دهد که سیستم صرفاً صوری خود مدیریت که محدود به سطح کارخانه باشد از نظر مبارزه علیه بورکراسی ناکافی است.

۱۱- در جوامع پیشا سرمایه داری، چنین قواعدی برای توزیع یا وجود ندارد و یا در سطح بسیار جنینی هستند. مثلاً در جامعه ی فئودالی، مقدار اجناسی که در اختیار یك نفر قرار دارد چندان تابع درآمد وی نیست که تابع موقعیت اجتماعی اوست.

۱۲- از نظرگاه ذهنی، بازیگران این درام تا حدود زیادی به آن چه در معرض خطر بود واقف نبودند. تروتسکی یکبار گفت که اگر کسی بسال ۱۹۲۰ توانسته بود به استالین نشان دهد که وی کلیه اَشکال قدرت کارگری را سرکوب خواهد کرد و حزب بلشویك و بین الملل کمونیست را منهدم خواهد ساخت، کاملاً امکان داشت که استالین خودکشی می کرد. این در مورد سایر رهبران حزب، که پلاتفرم اپوزیسیون چپ را رد کردند و از استالین حمایت نمودند، نیز صدق می کند.

۱۳- هر بار که طبقه کارگر با مسأله عمده جدید و پیش بینی نشده ای روبروست، بخش عمده ای از بهترین کادرهای آن موفق به ارائه پاسخ صحیح به آن نمی شود.

www.hks-iran.com

یك نمونـه، پس از ۱۰- ۱۹۰۹، عدم درك ماهیت جنـگ امپریالیستی آینـده و دوره انقلاب و دلایل بنیادی خیانت قریب الوقع سوسیال- دمکراتیك بود. این نـاتوانی در درك اوضاع جدید چندین سال بطول انجامید، حتا در میان آنهائی که بعداً احزاب کمونیست جدید را تشکیل دادند.

۱٤- کسانی که دنبال اینگونه تحلیل ها میرونـد اغلب می کوشند دوتز در آن واحد متنـاقض را ثابـت کننـد: ۱- اینکـه اشـتباهات تروتسـکی پیـروزی اسـتالین را ممکـن سـاخت؛ ۲- اینکه پیروزی استالین، بعلت شرایط عینی اتحاد شوروی در آن زمـان، اجتنـاب ناپذیر بود. این موضوع بویژه در مورد ایزاك دویچر روشن است. در آثار وی هر دو تز بطور سیستماتیك به هم مرتبط اند.

۱۵- این عدم موفقیت از تناقضی ناشی می شود کـه بین نیـاز بـه انباشت و نیـاز بـه دفاع از تولید کنندگان بـه مثابـه "مصرف کننـده" وجود دارد و از خصوصیات دوران گذار است. در چـارچوب "سوسیالیزم بـازاری"، منـافع اقتصـادی آنـی تولیـد کننـدگان، ممکن است با اصول بنیادی اقتصـاد سوسیالیستی در تنـاقض افتنـد، حتـا در مؤسسـاتی که بطور دمکراتیك اداره شوند. نمونـه هائی از این مطلب در یوگسلاوی دیده می شود، مثلاً شورای کارگرای که بطور دمکراتیك انتخاب شده ممکن است بـر ایـن رأی دهـد کـه ۲۵% نیروی کار، بمنظور بهبـود مـزد سـایر کـارگران، از کـار بیکـار شـود. ایـن نشـان مـی دهـد کـه تطـابق منـافع گـروه هـای معین کـارگران بـا منـافع پرولتاریـا در کـل امـری اتوماتیك نیست.

۱٦- جنبش استاخاوونیست- سیستم ویژه تسریع تولید کـه در سـال ۱۹۳۵ معرفـی شد و باعث پیدایش و تشدید اختلاف دستمزدها شد. مترجم

۱۷- کلیه اشتباهات مهیبی را که بورکراسی مرتکب شد نمـی تـوان بـه خواست وی در دفاع از امتیازاتش مربوط دانست. مثلاً واضح است کـه کـاهش تولیـد کشـاورزی بـه مـدت ۲۵ سـال بـه نفـع اسـتالین و بورکراسـی شـوروی نبـود. در سـایر کشـورها، مـثلاً یوگسلاوی، بورکراسی کاملاً توانسته است روابط نسبتاً دوستانـه ای با دهقانان حفظ کند.

www.hks-iran.com

۱۸- رفقای لهستانی، کورن Kuron و مدزلوسکی skiModzelew با این بحث که ارجحیت دادن به صنایع سنگین خصوصیت اساسی بورکراسی است، مرتکب یك اشتباه تئوریك می شوند. در واقع این صرفاً معرف یك مرحله خاص حکم بورکراتیك است- مرحله ای که در برخی کشورها، نظیر اتحاد شوروی، هم اکنون پشت سرگذاشته شده است. این اشتباه خطرناکی است، زیرا ممکن است به این عقیده منجر شود که بورکراسی، پس از آنکه صنایع سنگین موضع ارجح خود را در اقتصاد ملی از دست می دهد، دیگر پایه ی مادی ندارد.

۱۹- خیلی ها در سال های ۱۹۲۰ سعی کردند ماهیت بورکراسی را بر مبنای سیاست دست راستی آن، اعطای امتیازات به دهقانان، مشخص کنند و در نتیجه به هیچ وجه نتوانستند تغییر سیاست سال ۱۹۲۸ و انهدام وحشیانه کولاك ها را توضیح دهند. همینطور کسانی که بورکراسی را با دیکتاتوری قهار پلیسی و اردوگاه های عظیم زندانیان مشخص می کردند، نمی توانستند اوضاع یوگسلاوی را در سال های ۱۹۶۰ توضیح دهند.

۲۰- تئوری ای که بنا به آن اتحاد شوروی یك دولت کارگری است، حال آنکه "دمکراسی های خلق" کاپیتالیستی اند، تصویر غیرقابل فهمی از واقعیت بدست می دهد: چگونه میتوان واقعاً چنین پنداشت که سیستم اقتصادی چکسلواکی فرق کیفی با سیستم اقتصادی اتحاد شوروی دارد ولی با سیستم اقتصادی کشورهای کاپیتالیستی یکی است؟ یا اینکه اقتصاد آلمان شرقی با اقتصاد ا- ج- ش- س فرق کیفی دارد ولی ماهیت اجتماعی یکسانی با اقتصاد آلمان غربی دارد؟

۲۱- از نظر مارکس، مقوله "کاپیتالیزم دولتی"، یعنی از بین بردن کامل رقابت ما بین کاپیتالیست ها، غیرقابل تصور بود: کاپیتالیزم موجودیتی جز به صورت سرمایه های مختلف نمی تواند داشته باشد. از بین بردن کامل رقابت، به انباشت سرمایه و رشد اقتصادی تحت شرایط سرمایه داری، با از میان برداشتن نیروی محرکه آن، پایان می بخشد.

www.hks-iran.com

۲۲- استالینیست ها امتناع ا- ج- ش- س از بسط انقلاب به کشورهائی نظیر فرانسه، ایتالیا، یونان، یا یوگسلاوی را با اشاره به قرارداد یالتا توجیه می کنند، که گویا ا- ج- ش- س بخاطر تهدید آمریکا مبنی بر آغاز جنگ جهانی دیگری مجبور به رعایت آن بود. این توجیه "فراموش می کند" که انقلاب به تقسیم دنیا بین بلوك های قدرت احترامی نگذاشت و در یوگسلاوی، چین و کوبا به موفقیت انجامید. هر موفقیت انقلاب موجب تنش بین المللی شد، ولی عاقبت الامر امپریالیزم مجبور به قبول واقعیت بود.

۲۳- از نظر مارکس، سال های ۱۸۳۰ و ۱۸٤۸ در فرانسه نمونه ای از انقلاب سیاسی بودند: زمام قدرت دولتی در بین اقشار مختلف یك طبقه دست بدست گشت(بورژوازی مالی، بورژوازی صنعتی). بورژوازی صنعتی، اسلحه بدست، مجبور به مبارزه بود تا قدرت سیاسی را از چنگ بورژوازی مالی بکف آورد ثمر آن انقلاب فوریه ۱۸٤۸ بود. ولی انقلاب ۱۸٤۸ اساساً با انقلابی که کمون پاریس را بوجود آورد فرق داشت: در مورد کمون پاریس قدرت دولتی موقتاً از دست بورژوازی به دست پرولتاریا افتاد.

۲٤- در تحلیل نهائی تعریف ماهیت دولت منحصراً بر رابطه آن با یك وجه تولیدی معین استوار است. تغییر از فاشیزم به دمکراسی بورژوائی در آلمان به سال ۱۹٤٥ به معنی تغییر قابل ملاحظه ای در شکل دولت بود بدون اینکه تغییری در وجه تولیدی باشد. همینطور تغییر بین امپراطوری دوم و جمهوری سوم در فرانسه. اینکه اشکال متعددی از قدرت دولتی در چارچوب یك صورت بندی اقتصادی معینی امکان پذیر است، باین معنی نیست که تغییر از یکی به دیگری الزاماً می تواند از طریق رفرمیستی یا تغییر تدریجی صورت گیرد.

۲٥- گرایش موجود در میان برخی مارکسیست های اروپای شرقی مبنی بر کاراکتریزه کردن بورکراسی به مثابه ی یك طبقه از آن جا ناشی میشود که این

www.hks-iran.com

مارکسیست ها می خواهند بین خود و جریان های رفرمیستی که به استراتژی اتفاق با جناحی از بورکراسی علیه جناح دیگر معتقدند مرز مشخصی را روشن کنند.

۲۶- پایه ی این تئوری امتناع از قبول آن چیزی است که لوکاچ آن را ایده ی اساسی لنینیزم خواند: واقعی بودن انقلاب. در قرن گذشته، پرولتاریا می توانست نقشی فرعی به عهده گیرد، و از طبقات مترقی علیه طبقات ارتجاعی حمایت کند. ولی آن چه امروزه در دستور روز قرار دارد، انقلاب پرولتری است که توسط خود طبقه کارگر صورت پذیرد.

۲۷- رجوع شود به مقدمه پیر فرانك به "نامه ی سرگشاده به اعضای حزب کمونیست"، نوشته کورن و مدزلوسکی، در دانشجویان انقلابی مارکسیست در لهستان سخن می گویند، چاپ Merit، ۱۹۶۸

۲۸- لئون تروتسکی، در دفاع از مارکسیزم، ص٤، چاپ itMer، ۱۹۶۵.

www.hks-iran.com